

کار بست فقه‌الحدیث در فهم تعابیر نکوهش زنان در نهج البلاغه

زهرا عبادی^۱

چکیده

در نهج البلاغه و دیگر کتب روایی جملاتی در باب نکوهش زنان وجود دارد. وجود چنین روایاتی به خصوص از حضرت علی (علیه السلام) باعث شده برخی مخالفین و معاندین اسلام قوانین اسلام را ضد زن دانسته و در مقابل آن موضع گیری سختی داشته باشند. به همین جهت دانشمندان اسلامی با کمک دانش فقه الحدیث و رعایت اصول و مبانی فهم حدیث، این دسته از روایات را از جهت سند و دلالت بررسی کرده تا صحت و سقم آنها را ارزیابی کنند. بر این اساس اشکالات سندی همچون مرسل بودن، احتمال عدم صدور برخی از تعابیر از امیرالمؤمنین (علیه السلام) را به همراه داشته است. با چشم پوشی از اشکالات سندی، و تأمل دقیق در مفاهیم و معنای واژگان، و همچنین با توجه به قرائن، این روایات قلیل توجیه بوده و شبهات پیرامون این دسته از روایات را بر طرف خواهد کرد.

کلمات کلیدی: فقه‌الحدیث، فهم احادیث، نکوهش زنان، نهج البلاغه.

مقدمه

سید رضی برخی از سخنان امیرالمؤمنان را به عنوان نمونه‌های ارزنده فصاحت، شگفتی‌های بلاغت، گوهر ادبیات عرب و جلوه‌های سخنان دینی و دنیوی که ابواب بلاغت و سخنوری را به روی بیننده خود می‌گشاید، گردآوری کرده و متأسفانه تنها در ۱۷ مورد اسناد روایات را ذکر کرده؛ لذا بررسی روایات وارده در این کتاب شریف از حیث سند و دلالت امری ضروری است.



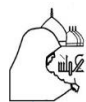
با استعانت از دانش «فقه الحدیث» و «نقد الحدیث» به عنوان دو شاخه از رشته علوم حدیث، با نقد و بررسی علمی و بی‌طرفانه، و تحلیل سند و متن می‌توان تا حدودی به تشخیص صحت و سقم روایات پرداخت. «فقه» در لغت به معنای فهم آمده (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۳، ص ۳۷۰) و «فقه الحدیث» دانشی است که به بررسی متن حدیث می‌پردازد و با ارائه مبانی و سیر منطقی فهم آن، ما را به مقصود اصلی گوینده حدیث نزدیک می‌گرداند. (مسعودی، ۱۳۸۴ش، ص ۷) امام صادق (علیه السلام) در این باره می‌فرماید: «حدیث تدریه خیر من الف ترویه» (صدوق ۱۳۶۱ش، ص ۲۱) حدیث را که بفهمی بهتر از آن است که هزاران حدیث را نقل کنی. اما «نقد» در لغت به معنای تمیز سره از ناسره آمده است. (فراهیدی، همان، ج ۵، ص ۱۱۸)

«فقه الحدیث» به بررسی صحت و سقم حدیث از حیث سند (نقد خارجی) و از حیث متن (نقد داخلی) پرداخته و صدور و عدم صدور حدیث از معصوم را بررسی می‌کند. (سلیمانی، ۱۳۸۵ش، ص ۴۸) با این روش شاید بتوان گامی در فهم سخنان وارده از حضرت امیر (علیه السلام) در باب نکوهش زنان برداشت.

بررسی احادیث

امیر المؤمنان علی (علیه السلام) به عنوان شخصیتی که بر کرامت انسانی، عدالت و ارزش‌های متعالی تاکید ورزیده، شناخته شده اما در جملات ایشان سخنانی در باب نکوهش زنان وجود دارد که صدور چنین سخنانی از ایشان شگفت‌انگیز می‌نماید.

یک دسته از روایات طبیعت زن را دچار نقص ایمان و عقل دانسته و او را به عنوان موجودی شر که همچون عقرب می‌گزد، معرفی می‌کند. دسته دیگر از روایات در نحوه برخورد با زنان به اطاعت نکردن، مشورت نکردن و دوری جستن از آنان امر می‌کند. دسته‌ای دیگر تمام همت زن را در زینت دنیا و خلق و خوی زنان را تکبر، ترس و بخل می‌دانند. در نهایت دسته‌ای دیگر از روایات در باب تفاوت حقوقی زن و مرد در ارث و





شهادت آمده است. با بررسی متن و سند، صدور یا عدم صدور این دسته از روایات از امام تا حدودی مشخص خواهد شد، در صورت پذیرش و یا با فرض پذیرش صدور، وجه توجیه آن نیز بیان خواهد گردید.

همچنین فهم بهتر اندیشه امام مستلزم آگاهی از وضعیت زنان در آن دوران و گردآوری سخنان و قضایای تاریخی در مورد سیره حضرت خواهد بود.

۱. طبیعت زنان

در نهج البلاغه چهار جمله از حضرت امیر (علیه السلام) بیان شده که در نگاه اول سرشت و طبیعت زن را همراه با نقص عقل و دین، شر بودن و گزندگی معرفی می‌کند؛ که به بررسی آنها پرداخته خواهد شد.

۱-۱ نقصان عقل و دین

تمام روایات با این مضمون یا به رسول خدا (صل الله علیه و آله) منتهی می‌شود و یا از امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌باشد.

حضرت علی (علیه السلام) پس از نبرد جمل در بصره بر فراز منبر رفته و چنین فرمودند: «مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّ النِّسَاءَ نَوَاقِصٌ لِلْإِيمَانِ نَوَاقِصٌ الْحُطُوطِ نَوَاقِصٌ الْعُقُولِ فَأَمَّا نَقْصَانُ إِيْمَانِهِنَّ فَفَعُوْدُهُنَّ عَنِ الصَّلَاةِ وَ الصِّيَامِ فِي أَيَّامِ حَيْضِهِنَّ وَ أَمَّا نَقْصَانُ عُقُولِهِنَّ فَشَهَادَةُ امْرَأَتَيْنِ كَشَهَادَةِ الرَّجُلِ الْوَاحِدِ وَ أَمَّا نَقْصَانُ حُطُوطِهِنَّ فَمَوَارِيثُهُنَّ عَلَى الْأَنْصَافِ مِنْ مَوَارِيثِ الرِّجَالِ فَاتَّقُوا شِرَارَ النِّسَاءِ وَ كُونُوا مِنْ خِيَارِهِنَّ عَلَى حَذَرٍ وَ لَمَا تُطِيعُوهُنَّ فِي الْمَعْرُوفِ حَتَّى لَا يَطْمَعَنَّ فِي الْمُنْكَرِ.» (نهج البلاغه، خطبه ۸۰)

و نیز پیش از نبرد صفین فرمودند: «... وَ لَا تُجْهَرُوا عَلَى جَرِيحٍ وَ لَا تَهَيِّجُوا النِّسَاءَ بِأَذَى وَ إِنْ شَتَمْنَ أَعْرَاضَكُمْ وَ سَبَبْنَ أَمْرَاءَكُمْ فَإِنَّهِنَّ ضَعِيفَاتُ الْقُوَى وَ الْأَنْفُسِ وَ الْعُقُولِ...» (نهج

البلاغه، نامه ۱۴)

همچنین پس از جنگ نهروان یکی از بزرگان یهود بنا به اظهار اینکه کسی جز نبی یا وصی نبی یارای پاسخگویی به سؤالاتش را ندارد، خدمت حضرت رسیده و سؤالات خود را پرسیده و حضرت را آزمود. امام در بیان آزمایش پنجم، از پیمان شکنی افرادی چون طلحه و زبیر و عایشه یاد کرده و می گوید: «من حتی با برخی از آنها (زبیر) مناظره کردم ولی جز بر نادانی و سرکشی و گمراهی آنان افزوده نشد. چون خواستار جنگ بودند با آنها جنگیدم تا شکست خورده و متحمل تلفات سنگینی شدند آنان می خواستند شورش را در اطراف زمین بگسترانند، به قتل و کشتار رعایا پردازند و حکومت را به زنانی که کم عقل و بهره‌اند تسلیم کنند.» (دیلمی، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ص ۳۵۴)

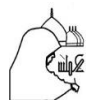
نیز عبارت «الضعیفات الدنیا و ناقصات العقل» با اسناد متفاوت و گزارشات گوناگون متن در جوامع روایی فریقین از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) وارد شده است. ۱. (کلینی، ۱۳۶۵ش، ج ۵، ص ۳۲۲؛ صدوق، ۱۴۰۳ق، ج ۳، ص ۳۹۰؛ طوسی، ۱۳۶۵ش، ج ۷، ص ۴۰۴؛ مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۰۰، ص ۲۵۹؛ بخاری، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۸۳؛ متقی هندی، بی تا، ج ۱۶، ص ۳۹۵؛ ابن خلدون، بی تا، ج ۲، ص ۱۹۵)

۱-۱-۱ بررسی مصادر

مصدر خطبه ۸۰ نهج البلاغه: تنها منبعی که می توان به طور قطع از آن به عنوان استناد این خطبه نام برد «المسترشد» محمد بن جریر طبری می باشد. (طبری، بی تا(ب)، ۴۱۸) و ما بقی منابع، آثار پس از سید رضی تألیف شده‌اند که از موضوع بحث خارج می شوند.

مصادر نامه چهاردهم نهج البلاغه: از بین مصادری که برای این نامه ذکر گردیده می توان به (منقری، ۱۴۰۳ق، ص ۲۰۳؛ طبری، بی تا (الف)، ج ۳، ص ۵۴۴؛ کلینی، همان،

۱ — عده من اصحابنا، عن أحمد بن ابی عبدالله، عن أبیه، عن سلیمان بن جعفر الجعفری، عن ذکره، عن أبی عبدالله (ع) قال: قال: رسول الله (ص): ما رأیت من ضعیفات الدین و ناقصات العقول أسلت الذی لب منکن.





ج ۵، ص ۳۹؛ مفید، ۴۱۳ ا ق، ص ۳۴۲) اشاره کرد. اما در مصدرهایی چون «الفتوح» ابن اعثم کوفی و «مروج الذهب» مسعودی و دیگر مجلدات «کافی» که به عنوان مدرک این نامه معرفی شده‌اند، از متن این نامه اثری دیده نمی‌شود.

مصدر روایت امتحان الاوصیاء: در بررسی راویان این روایت افرادی چون جعفر بن محمد بن احمد بن عیسی و یعقوب کوفی و جعفر بن محمد نوفلی مجهول الحال هستند. موسی بن عیید نیز علی رغم روایتی بر توثیق وی، عدالت وی مورد تأمل علماء است. (خویی، ۴۱۳ ا ق، ج ۲۰، ص ۷۰؛ بروجردی، ۴۱۰ ا ق، ج ۱، ص ۳۶۴) جابر جعفی نیز مورد اختلاف است، برخی او را ثقه (ابن غضائری، ۴۲۲ ا ق، ص ۱۱۰) و برخی او را مختلط (نجاشی، ۴۱۶ ا ق، ص ۱۲۸) و ضعیف (طوسی، ۴۱۷ ا ق، ص ۲۹۹) دانسته‌اند، احمد بن حسین بن سعید نیز با لفظ غال (نجاشی، همان، ص ۷۷؛ طوسی، همان، ۶۵) جرح شده، گرچه ابن داود وی را سالم می‌داند. (ابن داود حلی، ۱۳۹۳، ص ۲۲۸) عمرو بن ابی المقدام نیز مورد اختلاف است. (علامه حلی، ۴۱۷ ا ق، ص ۲۱۲) بنابراین مشخص می‌شود سند از صحت کافی و لازم برخوردار نیست و لذا باید با توجه به متن و دیگر ملاک های بررسی و نقد حدیث در مورد آن به داوری نشست.

بررسی مصدر حدیث نبوی: با تتبع در کتب رجال، نتیجه‌ای که در بررسی سند این روایت حاصل آمد؛ بعضی راویان مجروح و بعضی ممدوحند، در مورد محمد بن خالد و فرزندش اختلاف است؛ محمد را ضعیف الحدیث (نجاشی، همان، ص ۳۳۷) و نیز ثقه (علامه حلی، همان، ص ۲۳۷) دانسته‌اند، و درباره پسر او گفته شده فی نفسه ثقه است، و از ضعفاء نقل حدیث می‌کرده و بر مراسیل اعتماد (نجاشی، همان، ص ۷۶؛ طوسی، ۴۱۵ ا ق، ص ۶۲) داشته و ابن غضائری وی را معروف و منکر می‌داند. (ابن غضائری، همان، ص ۹۳) اما اشکال ارسال این روایت، به دلیل این که سلیمان جعفری از افراد مشخصی حدیث نقل می‌کرده و وثاقتش نیز نزد علماء محرز بوده (نجاشی، همان، ص ۱۸۲؛ طوسی،

همان، ص ۳۳۸) قابل رفع است. بنابراین می‌توان گفت عدم اتصال آن آسیبی به صحت حدیث نمی‌رساند.

بنابراین خطبه ۸۰ نهج البلاغه مرسل بوده و از سند روایی قابل قبولی برخوردار نیست تا تولنایی اثبات یک مطلب تحقیقی را داشته باشد. اما در مورد نامه ۱۴ نهج البلاغه هر چند تفاوت‌هایی در عبارتهای متن و فرد راوی وجود دارد، ولی آنچه‌آن که گزارش شده این نامه پیش از آغاز جنگ صفین نوشته شده است.

همان‌طور که مشخص شد روایت امتحان الاوصیاء نیز از صحت کافی و لازم برخوردار نیست؛ لذا باید با توجه به متن و دیگر ملاک‌های بررسی و نقد حدیث در مورد آن به داوری نشست. همچنین با پذیرش قابل رفع بودن عدم اتصال حدیث نبوی می‌توان به اثبات صحت نسبی آن رای داد.

با توجه به اینکه فقط مطالبی که جعلی و ساختگی بودن آنها محرز می‌شود از دایره حدیث و اسناد آن به معصوم خارج شده و دیگر ارزش تحقیق ندارد، و برای جعلی بودن روایات در باب نقص عقل و ایمان زنان وجهی نیست؛ در نتیجه تحقیق در دلالت و محتوای روایات ممکن است سودمند واقع شود چرا که احتمال صدور یک حدیث ضعیف از معصوم، هر چند اندک، می‌رود.

۱-۱-۲ بررسی دلالت روایات

بعد از بررسی سندی و اطمینان نسبی از صدور آن، هر چند اندک، بررسی دقیق این روایات از نظر معنا و مفهوم گام دیگری در فهم اندیشه حضرت خواهد بود.

۱-۱-۲-۱ معنای نقص

نقص یک چیز به معنای کم شدن آن است و نقص مقابل زیادت و افزونی است. (ابن فارس، ۱۳۹۹ق، ج ۵، ص ۴۷۰؛ احمد مختار، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۲۲۶۹) «زیادت»، انضمام کردن یک چیز به چیز دیگر — که کامل است — از جنس آن یا غیر جنسش و «نقص»،





یعنی کم شدن از آن چیزی که کامل بوده است. این نقص می‌تواند در کمیت یا کیفیت و یا در جهت مادی یا معنوی رخ دهد. (مصطفوی، ۱۳۶۰ق، ج ۱۲، ص ۲۲۱)

همچنین «نقص» به معنای زیان در بهره و حظ نیز گرفته شده، (فراهیدی، همان، ج ۵، ص ۶۵؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۸۲۱) شاید بتوان گفت این معنای ثانویه نقص است زیرا زمانی که بهره کسی کم شد، وی دچار زیان می‌شود. در برخی کتاب‌ها نیز آمده است که: «نقص عقله»: عقلش ضعیف شد. (احمد مختار، همان، ج ۲، ص ۲۲۶۹)

مشتقات «نقص» ده بار در قرآن به کار رفته است. در قرآن، مواردی که نقص به آنها تعلق گرفته، عبارت است از اموال، انفس و ثمرات، عهد و پیمان، پیماننه، عذاب کافران، زمین، عمر، زمان. ۱۰ در این آیات، در همه موارد، «نقص» به معنای کم کردن و کم شدن است. چه در اموری که با یکی از حواس پنج‌گانه انسان قابل درک هستند و یا نیستند.

با توجه به کاربست واژه «نقص» در قرآن می‌توان گفت که نقص در یک چیز، به اعتبار دو حالت همان شیء در دو زمان متفاوت صورت می‌پذیرد. به عبارت دیگر، در نقص، چیزی با چیز دیگر سنجیده نمی‌شود، تا بعد از آن، نتیجه گرفته شود که فلان چیز کامل و دیگری ناقص است. به علاوه، با توجه به آیات بالا، در نقص، آن چیزی که دچار نقصان شده، خود دخالتی نداشته است و چیزی از بیرون موجب آن شده است که در این صورت، عیب و سرزنشی بر آن نیست.

۱-۱-۲-۲ معنای عقل

معنا کردن عقل کار دشواری است. در کتاب‌های لغت، گاهی آن را با واژه ضدش معنا کرده‌اند، و گاهی بین معنای لغوی و اصطلاحی آن خلط شده است. با مشاهده کاربردها این واژه متوجه می‌شویم که عقل وسیله یا حالتی است که از بروز حادثه و اتفاقی جلوگیری می‌کند. مثلاً: «عقال»، طنابی است که با آن شتر را محکم بسته تا از رها شدن

^۱ - (بقره: ۱۵۵ و اعراف: ۱۳۰)، (توبه: ۴)، (هود: ۸۶)، (هود: ۱۰۹)، (رعد: ۴۱، انبیاء: ۴۴ و ق:

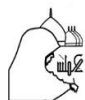
۴)، (فاطر: ۱۱)، (مزمّل: ۲ و ۳)

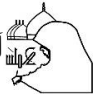
شتر جلوگیری کند. (ثعالبی، ۱۴۲۲ق، ص ۱۷۸) «عقل» به معنای ملجأ و پناهگاه که مانع از آسیب رسیدن به فرد می شود. (جوهری، ق ۱۴۰۷، ج ۵، ص ۱۷۶) «اعتقل لسانه» یعنی زبانش را نگه داشت. (ابن سیده، ق ۱۴۲۱، ج ۱، ص ۲۰۵) نگه داشتن زبان، نیاز به قوت و قدرتی روحی دارد که فرد بتواند در مواقعی که لازم است، سکوت کند. به علاوه، نبود آن وسیله یا حالت، که عقل نام دارد، موجب ضرر و زیان برای فرد می شود.

عقل به معنای «حفظ» نیز آمده است. (صاحب بن عباد، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۱۷۲) در برخی روایات «عقل» به معنای «دیه» وارد شده است. (ابن درید، ۱۹۸۷ق، ج ۲، ص ۹۳۹) این موارد، بیشتر در امور مادی به کار رفته بود. در امور غیر مادی نیز عقل و مشتقات آن استعمال شده است. برخی لغویون «عقل»، را نقیض «جهل» (فراهیدی، همان، ج ۱، ص ۱۵۹؛ ابن درید، همان، ج ۲، ص ۹۳۹؛ ابن فارس، ۱۴۰۶ق، ج ۱، ص ۶۱۷) و جهل را نقیض علم، دانسته اند. (فراهیدی، همان، ج ۳، ص ۳۹۰؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۱، ص ۱۲۹؛ طریحی، ۱۳۷۵ش، ج ۵، ص ۳۴۵؛ مصطفوی، همان، ج ۲، ص ۱۳۲) پس می توان گفت که «عقل» به معنای «علم» است. چنان که فیروزآبادی همین معنا را به عنوان معنای اولیه عقل در نظر گرفته است. (فیروزآبادی، ۱۴۲۸ق، ص ۸۹۶)

راغب می گوید: عقل به نیروی آماده شده برای پذیرش علم گفته می شود؛ و نیز به علمی که انسان به وسیله آن نیرو از آن علم فایده می برد، عقل اطلاق می شود. (راغب اصفهانی، همان، ص ۵۷۷) همچنین عقل در قرآن به معنای فهم، معرفت و درک آمده است. (قرشی، قاموس قرآن، ۱۳۷۱ق، ج ۵، ص ۲۸)

از مجموع آنچه ذکر شد، می توان نتیجه گرفت که، به اموری مادی مانند زانوبند، غذا، ... و اموری معنوی از قبیل علم، فهم، معرفت و ... عقل گفته می شود. این امور (که عقل نامیده می شود) از حادثه، اتفاق و مشکلی در کارهای فردی جلوگیری می کند. در واقع، عقل ابزاری است که دارنده آن می تواند با آن، خود را در مقابل مسائل و مشکلات حفظ کند.





برای مثال، اگر به أعلم، عقل، گفته شده است، به دلیل این است که فردی که در زمینه‌ای دارای علم است، احتمال خطا و اشتباه او در مقایسه با فردی که به آن علم مسلط نیست، بسیار کمتر است. در واقع علم باعث می‌شود که دارنده آن در جهل و نادانی قرار نگیرد.

به علاوه، در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) سؤال شده است عقل چیست؟ ایشان در پاسخ فرمودند: «ما عبد به الرحمن و اكتسب به الجنان»؛ (برقی، ۱۳۷۱ق، ج ۱، ص ۱۹۵؛ کلینی، همان، ج ۱، ص ۱۱) آنچه که با آن، خداوند عبادت شود و بهشت به دست آید، عقل نام دارد.

در این گونه روایات نمی‌توان نقصان عقل را به طبیعت زنان برگرداند؛ زیرا در این صورت، طعن به خلقت خداوندی بوده و در واقع صفت نقص متوجه او خواهد بود که تعارض با نظام احسن پیدا خواهد.

۱-۱-۲-۳ مقصود از نقص عقل

خداوند تمامی آنچه را که هر موجود برای رسیدن به کمال لازم دارد، به او داده است؛ چنان که در آیه ۷ سجده آمده است: ﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ﴾ خداوند ابنای کاخ عظیم خلقت را بر نظام احسن، یعنی بر چنان نظمی استوار کرد که از آن کامل‌تر تصور نمی‌شد. در میان همه موجودات پیوند و هماهنگی آفرید، و به هر کدام آنچه را با زبان حال می‌خواستند، عطا فرمود. اگر به وجود یک انسان نگاه کنیم و هر یک از دستگاه‌های بدن او را در نظر بگیریم، می‌بینیم از نظر ساختمان، حجم، وضع سلول‌ها و طرز کار آنها، درست آن گونه آفریده شده است که بتواند وظیفه خود را به نحو احسن انجام دهد، و در عین حال، آن چنان ارتباط در میان اعضا قرار داده که همه بدون استثنا روی یکدیگر تأثیر دارند، و از یکدیگر متأثر می‌شوند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ش،

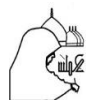
با توجه به اینکه نقص در لغت متضاد جهل است، و طبق آیه قرآن علت شهادت دو زن در برابر یک مرد، نسیان بیان شده، نقص عقل آنان می‌تواند به جهت پایین بودن آگاهی‌های آنان و دور بودن از صحنه‌های اجتماعی باشد که قابل جبران است.

۱-۱-۲-۴ مقصود از نقص ایمان

ایمان در لغت به معنای تسلیم توأم با اطمینان خاطر در برابر خداست. (قاموس قرآن، همان، ج ۱، ص ۱۲) همچنین بر اعتقاد، عمل صالح و قول صادق نیز گفته می‌شود. اما در اصطلاح معنای مختلفی برای ایمان، ذکر شده است؛ از جمله: ایمان صرفاً به مسئله اعتقاد جازم، عقیده قلبی و یقین فکری اطلاق می‌شود. ایمان به معنای مسئولیت ناشی از عقیده چرا که ایمان، تجلی عقیده در عمل است. (علائی رحمانی، ۱۳۶۹ش، ص ۸۳) ایمان مساوی اقرار و عملی که حاکی از اعتقاد است و بهترین عمل در اسلام نماز است. ایمان به معنای عمل و مسئولیتهایی است که شرع بر اساس عقاید انسان از او طلب می‌کند. (نوری همدانی، ۱۳۹۲ش، ص ۲۱۱)

در سخن امام، ایمان به معنای اخیر بکار رفته است. در این قسمت ما می‌توانیم بگوییم که نخواندن نماز و نگرفتن روزه در این دوره همان مسئولیتی است که شارع از زن خواسته است. می‌بینیم که در اینجا دقیقاً ایمان به معنای مسئولیتهای است که شارع مقدس بر عهده زن گذاشته است. پس مقصود امام از نقص ایمان زن، نقص رابطه زن با خدا نیست، بلکه به جهت حالت استثنایی موقت جسمانی است که اغلب با دگرگونی‌های روانی توأم می‌باشد، لذا شارع او را از فشار تکلیف معین و مقرر معاف کرده (جعفری، ۱۳۷۸ش، ج ۱، ص ۲۸۱ و ۲۹۰) و این یک امر تکوینی از جانب خداوند است و امثال و فرمانبرداری امر الهی، از اعمال تعبدی به شمار می‌آید، (صالح الجواد، ۱۳۸۴ش، ص ۱۷۷) و می‌تواند در اوقات نماز در حال ذکر خدا بوده و روزه‌های ترک شده را قضا نماید.

۱-۲ شر بودن





طبق منطق قرآن کسی بر دیگری، چه زن باشد چه مرد، برتری و فضیلت ندارد مگر به تقوا. با این وصف روایتی در کتاب شریف نهج البلاغه در دست است، که بیان می‌کند در زن هیچ خیری نیست؛ «الْمَرْأَةُ شَرٌّ كُلُّهَا وَ شَرُّ مَا فِيهَا أَنَّهُ لَا بُدَّ مِنْهَا.» (نهج البلاغه، حکمت ۲۳۸)

۱-۲-۱ بررسی مصدر روایت

این روایت از جمله روایت‌هایی است که سید رضی در نهج البلاغه آورده است و به سبب یاد نکردن از سند، ضعیف به شمار می‌رود؛ زیرا تنها مصدری که برای این روایت معرفی می‌شود، نسخه خطی نهج البلاغه به سال ۴۱۲ قمری است. مصادر دیگری که برای این حکمت از نهج البلاغه ذکر شده جملگی از مصادری هستند که بعد از نهج البلاغه تألیف شده‌اند. از جمله این مصادر «غرور و درر» آمدی است که پس از نهج البلاغه تألیف شده است. از آنجا که اختلافی در روایت هر دو نیست که بتوان گفت از منبع دیگری گرفته شده، احتمال دارد آمدی این روایت را از نهج البلاغه ذکر کرده باشد. بنابراین از نظر وثاقت و عدم وثاقت، و اتصال و عدم آن نمی‌توان اظهار نظری کرد.

۱-۲-۲ بررسی دلالت روایت

«شر» در لغت متضاد «خیر» و شامل همه بدی‌ها و زشتی‌هاست. چنین معنایی با اصول اولیه دینی همخوانی ندارد؛ از جمله آیاتی از قرآن کریم که واژه «خیر» را در رابطه با زنان استفاده کرده است. از جمله در آیه قصص ۲۴ حضرت موسی (علیه السلام) از خداوند درخواست خیر می‌کند؛ ﴿فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ﴾ و یکی از خیراتی که خداوند بعد از این دعا به وی داد ازدواج با دختر شعیب (علیه السلام) بود. به همین جهت برخی معتقدند چنین سخنی از فرد عادی نیز صادر نمی‌شود چه رسد به امیرالمؤمنین (علیه السلام) (مهریزی، ۱۳۸۲ش، ص ۱۹۱) زیرا شر بودن همه ابعاد وجودی زن بسیار تأمل‌برانگیز است. اگر شر بودن برای زنان ذاتی باشد باید هیچ یک از آنان از این قضیه جلی برکنار نباشد؛ در حالی که علاوه بر حضرت زهرا (سلام الله علیها)

بسیاری از پرورش یافتگان مکتب اهل بیت مانند زینب کبری (علیها السلام)، ام ایمن، فضله و ... از این قاعده مستثنایند. و با وجود این استثنائات کلیت این موضوع زیر سوال می‌رود زیرا استثنا از امر ذاتی محال است.

اما برخی که صدور چنین کلامی از حضرت را پذیرفته‌اند شر را به دردسر و افزایش مسئولیت معنا کرده‌اند، که به نظر توجیه درستی نیست؛ چرا که حضرت به عنوان قهرمان فصاحت و بلاغت می‌بایست از عبارت دیگری استفاده می‌کرد که این معنا را بهتر نشان دهد و از طرف دیگر در مقابل این روایت روایتی از امام صادق (علیه السلام) وارد شده که فرمودند بیشترین خیر در زنان است. (حر عاملی، ۱۴۹۵ق، ج ۱۴، ص ۱۱)

بنابراین این روایت هم از جهت سند و هم دلالت جای تأمل داشته و احتمال ضعیفی در درستی آنچه به ما رسیده وجود دارد و چاره‌ای جز ارجاع به خدا و پیامبر و اهل بیت او - که سلام خدا بر آنان باد - نیست.

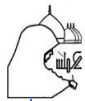
۳-۱-۳ زندگی

از حضرت علی (علیه السلام) در باب نکوهش زن جمله‌ای وارد شده که زن را همچون عقرب دانسته، که نیشش شیرین است؛ «الْمَرْأَةُ عَقْرَبٌ حُلْوَةٌ اللَّسْبَةِ». (نهج البلاغه، حکمت ۶۱) در نهج البلاغه لفظ «عقرب» تنها یک بار در این جمله به کار رفته و تشبیهی عجیب می‌نماید.

۳-۱-۱-۳ بررسی سند

ضمن جستجو و تأمل در اسناد و مدارک نهج البلاغه سابقه‌ای در مورد این روایت در جوامع روایی مشاهده نگردید تا بتوان راویان و اسناد آن را از لحاظ رجالی و مصطلح الحدیثی مورد بررسی قرار داد. تنها منبعی که می‌توان برای آن نام برد «غررالحکم» است که بعد از سیدرضی تألیف شده است. (حسینی خطیب، ۱۳۶۷ش، ج ۴، ص ۵۱)

۳-۱-۲ بررسی دلالت روایت





برخی مدعی شده‌اند حضرت عبارت «لبسه» (با کسر لام) به معنای معاشرت را به کار برده‌اند، نه «لبسه» (با فتح لام) به معنای نیش. و مراد حضرت از این سخن را این گونه توجیه کردند که زن گرچه همچون عقرب گزنده است اما معاشرت با او دارای برکات و آثار مثبتی است که آن را جبران می‌کند، و به جهت این آثار معاشرت با او مطلوب است، (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶ش، ج ۱۲، ص ۳۷۵) همچنان که قرآن می‌فرماید: ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (روم، آیه ۲۱)

برخی این جمله را استعاره و ضرب‌المثلی می‌دانند که معنای ظاهری آن مراد نیست. هرچند کاربرد آن محتمل است ولی رواج و شیوع مجاز گویی به هیچ روی به آن اندازه نیست که قالب‌های لفظی موجود شکسته شود و هر گونه تأویل و تفسیر در دین راه یابد. (مسعودی، ۱۳۸۴ش، ص ۱۰۵) حتی در صورت اثبات ضرب‌المثل بودن عبارت «المراه عقرب» به راحتی نمی‌توان آن را بر سخن امام (علیه السلام) بار کرد چراکه سند صحیحی از آن در دست نیست و فضای کاربردی این سخن برای ما روشن نشده است.

برخی دیگر این حکمت را همانند تعبیر حضرت در مورد دنیا می‌دانند که فرمود: «فَإِنَّمَا مَثَلُ الدُّنْيَا مَثَلُ الْحَيَّةِ لَئِنْ مَسَّهَا قَاتِلٌ سَمَّهَا» (نهج البلاغه، نامه ۶۸) با این بیان که این جمله مذمت دنیا نیست بلکه مذمت دنیا پرستی است و گرنه حضرت در همین نهج‌البلاغه از دنیا ستایش کرده و فرمودند: «هر کس به جایی رسیده از همین دنیا رسیده است.» (جوادی آملی، ۱۳۸۰ش، ص ۳۷۴-۳۷۵)

بنابراین روایت «المراه عقرب» ناظر به این نیست که بگویند زن عقرب است، بلکه هشدار می‌دهد که مرد است تا فریب شهوت را نخورد. یعنی همان گونه که در مواجهه با عقرب باید کمال احتیاط را کرد در مواجهه با یک خانم نیز باید کمال احتیاط را بکند و خود را به وسیله نگاه به نامحرم به آتش ندهد. دیدن نامحرم شیرین است درست مانند نیش عقرب که در ابتدا احساس لذت و شیرینی برای فرد به همراه دارد اما سمی مهلک در جان او

تزیق می‌کند؛ چرا که نگاه به نامحرم تیری از تیرهای مسموم شیطان است که انسان را در مسیر گمراهی قرار می‌دهد.

اما به نظر می‌رسد نمی‌توان برای این روایت که درباره دنیااست با روایت «المراه عقرب» وجه تشابه ظاهری در نظر داشت؛ زیرا مار به جهت داشتن پوستی نرم و خوش خط و خال ظاهری فریبنده دارد ولی عقرب صرف‌نظر از گزندگی و خطر آن، با ظاهری نازیباً چندان جلب توجه نمی‌کند.

۲. نحوه برخورد با زنان

مفهوم روایات وارده از امام علی (علیه السلام) درباره تعامل با زنان، نشان از تضعیف مقام شخصیتی زن دارد، که به بررسی آن‌ها پرداخته خواهد شد.

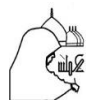
۲-۱ دوری گزیدن از زنان

در حکمت ۲۶۰ نهج البلاغه حضرت علی (علیه السلام) می‌فرمایند: «عَذِبُوا عَنِ النِّسَاءِ مَا اسْتَطَعْتُمْ»؛ تا می‌توانید از زنان دوری کنید. از ظاهر این سخن نمای نکوهش و سرزنش هویداست و نیازمند تأمل در سبب سند و صحت صدور و همچنین در نظر گرفتن جغرافیای کلام امام (علیه السلام) است تا مقصود امام از آن فهمیده شود.

۲-۱-۱ بررسی سند

این عبارت تنها در نهج البلاغه آمده و در جوامع روایی دیگر چنین روایاتی دیده نمی‌شود. با توجه به این که سند روایات در نهج البلاغه آورده نشده؛ لذا این حکمت قابلیت بررسی سندی ندارد.

۲-۱-۲ دلالت





سید رضی ذیل حکمت ۲۶۰ نهج البلاغه، در معنای این حکمت می‌نویسد: «و معناه اصدفوا عن ذکر النساء و شغل القلب بهن و امتنعوا من المقاربه لهن لأن ذلك یفت فی عضد الحمیه و یقدح فی معاهد العزیمه و یکسر عن العدو و یلفت عن الإبعاد فی الغزو فکل من امتنع من شیء فقد عذب عنه و العاذب و العذوب الممتنع من الأکل و الشرب»؛ «معنی این سخن آن است که از یاد زنان و توجه دل به آنها در هنگام جنگ اعراض کنید، و از نزدیکی با آنان امتناع ورزید؛ چرا که این کار بازوان حمیت را سست و در تصمیم شما خلل ایجاد می‌نماید و از حرکت سریع و کوشش در جنگ باز می‌دارد. هر کس که از چیزی امتناع ورزد گفته می‌شود «عَذَبَ عَنْهُ» و «عَازَبَ» و «عَذُوبٌ» به معنی کسی است که از خوردن و آشامیدن امتناع می‌ورزد».

همان‌طور که سید رضی در نهج البلاغه آورده، جغرافیای کلام امام هنگام بدرقه و عزیمت سپاه به جنگ بوده که چنین سخنی را به سپاهیان خود فرمودند. یعنی توصیه‌ای است به مردان در میدان نبرد، که تمام فکرشان متوجه پیکار باشد چرا که اگر از دل مشغولی‌هایی چون ارتباط با همسر رها نشوند، عنان از کف داده و از انجام مهمات و درک فیوضات باز مانده، و به همان نسبت توفیق‌شان در پیشرفت جنگ و پیروزی بر دشمن کمتر خواهد شد. در واقع امام با توجه به کشش و طبیعت مرد درد جامعه را تشخیص داده و برای پیشگیری، سپاهیان را از پیروی از عواطف و درگیر شدن با امور نفسانی باز می‌دارد تا شجاعانه پیکار کرده و خود و امت اسلامی را از دستاوردهای جهاد، چه در شهادت، چه در پیروزی بی‌نصیب نگذارند.

۲-۲ اطاعت نکردن از زنان

سخن دیگری که از امام علی (علیه السلام)، در باب نکوهش زنان وارد شده، پرهیز از اطاعت زنان است. حضرت در می‌فرماید: «فَاتَّقُوا شِرَارَ النِّسَاءِ وَ كُونُوا مِنْ خِيَارِهِنَّ عَلَى حَذَرٍ وَ لَمَا تُطِيعُوهُنَّ فِي الْمَعْرُوفِ حَتَّىٰ لَمَّا يَطْمَعْنَ فِي الْمُنْكَرِ.» (نهج البلاغه، خطبه ۸۰) در کتب روایی دیگر روایاتی با همین مضمون نقل شده است؛ از جمله: روایتی که شیخ

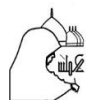
کلینی بدین سند گزارش کرده است: «عدة من أصحابنا، عن أحمد بن أبي عبدالله، عن أبيه، عن ذكره، عن الحسين بن المختار، عن أبي عبدالله (عليه السلام) قال: قال أميرالمؤمنين (عليه السلام)...» (کلینی، همان، ج ۵، ص ۵۱۷)

همچنین در وصیتی طولانی از حضرت علی (علیه السلام) آمده که شما را از تصدیق زنان بر حذر می‌دارم چه آن‌ها مسبب خروج پدرتان (آدم) از بهشت‌اند که او را آماج تیرهای دنیا قرار دادند. (تمیمی مغربی، ۱۳۸۵ق، ج ۱، ص ۳۵۲) و نیز اطاعت زنان را نشانه جهل و نادانی دانسته که اطاعت از آنان شیوهی احمقان و پیروی از آنان عامل انحراف هوشمندان و عقلاء است. (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶ش، ص ۴۰۸) در برخی سخنان، اطاعت از زنان را پشیمانی بیان فرموده، (کلینی، همان، ج ۵، ص ۵۱۷؛ حرعاملی، همان، ج ۱۴، ص ۱۳۰) و مردان مطیع زنان را نفرین شده می‌خواند. (کلینی، همان، ج ۵، ص ۵۱۷)

در دو مورد نیز به موارد اطاعت، اشاره شده است؛ مانند: عدم اطاعت در پوشیدن لباس نازک، رفتن به حمام و عروسی و عزاداری. (کلینی، همان؛ صدوق، ۱۴۱۳ق، ص ۱۱۵) که در یکی از روایت که از امام صادق (ع) وارد شده، افرادی چون علی بن ابراهیم، نوفلی و سکونی به چشم می‌خورند و در روایت مرفوع دیگر افرادی چون محمد بن یحیی، محمد بن حسین، عمرو بن عثمان، مطلب بن زیاد چنین حدیثی را نقل کرده‌اند. (کلینی، همان، ج ۵، ص ۵۱۷) علامه مجلسی، قریب به مضمون همین حدیث را با سند دیگری آورده است: «الخطار عن أبيه، عن أبي الخطاب، عن محمد بن سنان، عن أبي الجارود، عن أبي جعفر (عليه السلام)، عن أبيه، عن جده...» (مجلسی، همان، ج ۱۳، ص ۲۲۴)

۲-۲-۱ بررسی سند

از بین سندهای مذکور روایتی که به موارد اطاعت اشاره دارد و به امام صادق (علیه السلام) ختم می‌شود، در مورد روایانش هیچ قدحی ذکر نشده، علی بن ابراهیم، با الفاظی چون: ثبت، معتمد و صحیح المذهب توثیق شده، (نجاشی، همان، ص ۲۶۰) ابراهیم بن هاشم از اصحاب امام رضا (علیه السلام) بوده (طوسی، ۱۴۱۷ق، ص ۳۶) و علامه با سخنی مبنی بر





قدح وی مواجه نشده و روایات وارده از او را زیاد می‌دانند، (علامه حلی، همان، ص ۴۹) حسین بن یزید (النوفلی): وی را صاحب کتاب می‌دانند، (طوسی، همان، ص ۱۱۴) درباره اسماعیل بن ابی زیاد (السکونی) گفته شده عامی است. (حلی، همان، ص ۳۱۶) و آقای خوئی احتمال تضعیف را در مذهب وی می‌داند نه در وثاقت او، و می‌گوید ممکن است این تضعیف به جهت فردی غیر از وی باشد که ملقب به سکونی است. (خوئی، همان، ج ۴، ص ۲۳)

روایت دیگری که کلینی نقل کرده ضعف بزرگی چون «رفع» دارد و راویان میان مطلب بن زیاد و امام صادق (علیه السلام) مشخص نشده است. اما از عوامل ضعف سند روایت کافی می‌توان به وجود افرادی چون؛ احمد بن محمد بن خالد برقی، و پدرش و ارسالی که با لفظ «عمن ذکره» مشاهده می‌شود، نام برد. در مورد محمد بن خالد و فرزندش اختلاف است؛ محمد را ضعیف الحدیث (نجاشی، همان، ص ۳۳۷) و نیز ثقه (حلی، همان، ص ۲۳۷) دانسته‌اند، و درباره‌ی پسر او گفته شده فی نفسه ثقه است، و از ضعفاء نقل حدیث می‌کرده و بر مراسیل اعتماد داشته (نجاشی، همان، ص ۷۶؛ طوسی، همان، ص ۶۲) و ابن غضائری وی را معروف و منکر (ابن غضائری، همان، ص ۹۳) می‌داند. در مورد حسین بن مختار، وصفی در جرح یا مدحش وجود ندارد (نجاشی، همان، ص ۵۴؛ طوسی، ۱۴۱۵ق، ص ۱۰۷) و ظاهراً به دلیل عبارت «عمن ذکره» که فاصله بین محمد بن خالد تا حسین بن مختار مشخص نشده، این حدیث، مرسل است. (مجلسی، ۱۳۶۵ش، ج ۲۰، ص ۳۳۴)

سند روایتی که علامه مجلسی آورده نیز ضعیف است چون: العطار (احمد بن محمد بن یحیی) فردی است مهمل (ابن داود حلی، همان، ص ۴۵) و آقای خوئی وی را فردی مجهول می‌داند. (خوئی، همان، ج ۳، ص ۱۲۳) محمد سنان فردی ضعیف، غلو کننده و جاعل حدیث (ابن غضائری، همان، ص ۹۲) می‌باشد که آقای خوئی تضعیف بزرگان از وی را، نشانه عدم اعتماد و عمل به روایات او می‌داند. (خوئی، همان، ج ۱۷، ص ۱۶۹) ابوالجارود (زیاد بن منذر) نیز فردی ضعیف، (طوسی، ۱۴۱۷ق، ص ۱۳۱) مذموم (علامه حلی، همان،

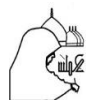
ص ۳۴۸) و حتی بنا بر برخی اخبار کاذب و کافر بوده است. آیت الله خویی نیز نه وی را تأیید کرده و نه سخنی مبنی بر رد او به میان آورده است.

با این همه، داوری خود علامه نیز در مواجهه با این روایات قابل توجه است؛ ایشان حدیث گزارش شده از پیامبر (ص) در مورد مخالفت با زنان را «صحیح» دانسته و روایات دیگر مربوط به عدم اطاعت از زنان و مخالفت با ایشان و روایت‌هایی که به موارد اطاعت اشاره کرده، را مرسل و بنابر مشهور، ضعیف می‌داند. (مجلسی، همان، ۱۳۶۵ ش، ج ۲۰، ص ۳۳۳)

۲-۲-۲ بررسی دلالت

دسته روایاتی که ناظر به این مطلب است که مسبب خروج حضرت آدم (علیه السلام) از بهشت، همسرش حواء (علیها السلام) بوده؛ لذا نباید از زنان اطاعت کرد، با صریح قرآن منافات دارد زیرا خداوند در آیه ۳۶ بقره می‌فرماید: ﴿فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ﴾؛ شیطان هر دو (زن و مرد) را فریب داد و آنان را از بهشت اخراج کرد. در روایتی که کلمه «حمام» به کار رفته باید توجه کرد که این کلمه تا اوایل قرن چهارم جزء پدیده‌های ناشناخته‌ای بوده که عرب‌ها در برپا داشتن آن تردید داشتند و پژوهشگران روایاتی که قبل از قرن چهارم درباره حسن و عیب «حمام» وارد شده را با اسناد تاریخی متعارض می‌دانند. (حاج الحسن، ۱۴۰۵ ق، ج ۲، ص ۳۸)

در مورد خطبه ۸۰ نهج البلاغه همانطور که بیان شد، حضرت امیر آن را پس از جنگ جمل ایراد کردند. جنگی که توسط عایشه جاه طلب (واقدی، بی تا، ج ۸، ص ۱۷۲) به راه افتاد. کسی که در زمان حکومت عثمان فریاد «وا سنتا» می‌داد و مردم را علیه حکومت عثمان تحریک می‌کرد، ولی با خبر خلافت امیرالمؤمنین فریاد مظلومیت عثمان را سر داد، (بلاذری، ۱۴۱۷ ق، ج ۲، ص ۲۱۷) و مردم را علیه حضرت تحریک کرده و موجب ریخته شدن خون مسلمین شد. قطعاً اطاعت از چنین زنی همچنان خسروانی را به دنبال خواهد داشت. پس طبیعی است که نظر حضرت مربوط به عایشه و پرهیز از





بلندپروازی‌های او بوده وگرنه پیروی از زنان در کارهایی که در آن سررشته کامل دارند امری عقلانی است و زنان آگاه، متعهد و با ایمان یقیناً از کلیت این حکم مستثنی هستند. همچنین منظور از «عدم اطاعت از زنان در معروف» این است که معروف و کار نیک شناخته شده باید به خاطر معروف بودنش انجام شود و نه به خاطر تسلیم بی قید و شرط در برابر همسر. (مکارم شیرازی، همان، ج ۳، ۲۹۲)

علامه مجلسی مخالفت در معروف را به امر مندوب و از جهت قطع طمع سرایت داده و آن را ترک اولی می‌داند و در مورد روایتی که به موارد عدم اطاعت از زنان اشاره کرده و می‌گوید: رفتن به حمام ضروری و رفتن به مکانهای دیگر از قبیل عروسی‌ها و عزاداری‌ها به جهت ادای حقوق خویشان و همسایه‌ها، جایز و نیکو می‌باشد. (مجلسی، همان، ج ۲۰، ص ۳۳۳)

بنابر این فراز نخست خطبه هشتاد، فاقد سند روایی قابل قبولی می‌باشد که به صورت مرسل و با سند متفاوت ذکر شده و عدم اتصال آن نیز توانایی اثبات یک مطلب تحقیقی را ندارد و در مورد نامه چهارده، آن چنان که گزارش شده پیش از آغاز جنگ صفین و رویارویی با قاسطین، امام (علیه السلام)، ضمن وصایا و سفارش‌هایی، سپاهیان خود را اندرز داده و از خشونت بی‌جا در مورد افراد ضعیف و آنان که نقش مستقیم و به سزایی ندارند، باز می‌دارد؛ البته در مورد این بخش هم تفاوت‌هایی در عبارت‌های متن و فرد راوی نیز وجود دارد.

۲-۳ مشورت نکردن با زنان

حضرت علی (علیه السلام) در نامه ۳۱ نهج البلاغه خطاب به امام حسن مجتبی (علیه السلام) ایشان را از مشورت با زنان برحذر داشته و فرمودند: «وَأَيُّكُمْ وَمُشَاوَرَةَ النِّسَاءِ فَإِنَّ رَأْيَهُنَّ إِلَى أَفْنٍ وَ عَزْمَهُنَّ إِلَى وَهْنٍ». این سخن از حضرت در کتب روایی دیگر گزارش شده و در کلام دیگر معصومان (علیه السلام) بدین شرح است: «قال النبي (صلى الله عليه و آله): «... شاوروهن و خالفوهن...» (ابن‌جمهور، ۱۴۰۵ق، ص ۲۹۰) قال الباقر (عليه

السلام): «لا تشاوروهن فی النجوی...» (کلینی، همان: ج ۵، ص ۵۲۷) قال الصادق (علیه السلام): «ایاکم و مشاوره النساء..» (کلینی، همان)

۲-۳-۱ بررسی سند

در اسناد این روایات، افرادی وجود دارند که به دلیل جرح آنها توسط علمای رجال، ضعف آنها اثبات می‌شود. مانند معلی بن محمد (البصری) که مضطرب الحدیث (نجاشی، همان، ص ۴۱۸) و ضعیف (طوسی، همان، ص ۳۳۳) است، یا علی بن حسان که در مورد وی گفته شده عالی و ضعیف است (ابن غضائری، همان، ص ۷۷) ولی برخی لفظ «لا بأس» را درباره وی به کار برده‌اند. (علامه حلی، همان، ص ۱۸۳) جعفر بن عنبسه هم بدون وصف خاصی ذکر شده. (خویی، همان، ج ۵، ص ۵۶) در سند روایتی که به امام صادق (علیه السلام) می‌رسد، علی بن ابی حمزه فردی کذاب و ملعون و سوء معرفی شده است. (عاملی، ۱۴۱۱ق، ص ۱۳۰) سند روایت مختوم به امام باقر (علیه السلام) نیز مرفوع است. (کلینی، همان، ج ۵، ص ۱۷) بنابراین نمی‌توان بدانها اعتماد نمود.

۲-۳-۲ بررسی دلالت

این اخبار به صورت عام و مطلق بیان شده که گاه با روایتی دیگر قید خورده و شمول آن تنگ‌تر شده مانند «ایاک و مشاوره النساء، الا من جربت بکمال عقل» (کراجکی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۳۷۶) و گاه با سیره و سخن دیگر معصومان تخصیص خورده است؛ مانند: گزارشاتی از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) با این مضمون که پیروان خود را به مشورت با همسرانشان در امور مربوط به خودشان (بیهقی، ۱۳۴۴ق، ج ۲، ص ۴۶۲) و یا سرنوشت دخترشان (ابن اثیر جزری، ۱۳۶۴ش، ج ۱، ص ۳۸۶) تشویق می‌کردند: «واستشیروا النساء فی انفسهن» (متقی هندی، همان، ص ۳۱۳)

برخی مشورت را مشروط به دوراندیشی و اخلاص فرد می‌دانند نه مرد یا زن بودن چرا که آن‌ها دو نوع از یک جنس‌اند که در حقیقت و جوهر وجودی مشترکند. (مغنیه، ۱۳۵۸ق، ج ۳، ص ۵۳۰—۵۳۱) برخی دیگر نهی در این دسته از روایات را نهی تنزیهی





می‌دانند نه تحریمی، و با توجه به مقتضای قرائن، از مشورت با زنان هوس‌باز و جنگ‌افروز برحذر داشته، نه مشورت با زنان با فضیلت. (کریمی جهرمی، ۱۳۷۶ش، ص ۳۵۳)

علاوه بر آن حضرت امیر از مشورت با افراد ترسو، بخیل، حریص (نهج البلاغه، نامه ۳۵) و احمق و نادان (تمیمی مغربی، همان، ج ۲، ص ۵۷۴) نهی کرده‌اند و افراد مجرب (تمیمی آمدی، همان، ص ۴۴۲) خداترس و خردمند (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۷۰، ص ۹۸ و ۱۰۰) را شایسته مشورت معرفی کرده‌اند. بنابراین مقصود حضرت همه زنان و عدم مشورت در همه امور را شامل نمی‌شود.

۳. تفاوت‌های حقوقی زن و مرد

در خطبه ۸۰ نهج البلاغه حضرت علی علیه السلام به دو تفاوت حقوقی زن و مرد اشاره و حکمت آن را بیان فرمودند. «إِنَّ النَّسَاءَ نَوَاقِصٌ لِلْإِيمَانِ نَوَاقِصٌ الْحُطُوظِ نَوَاقِصٌ الْعُقُولِ فَأَمَّا نُقْصَانُ إِيْمَانِهِنَّ فَفَعُودُهُنَّ عَنِ الصَّلَاةِ وَالصِّيَامِ فِي أَيَّامِ حَيْضِهِنَّ وَ أَمَّا نُقْصَانُ عُقُولِهِنَّ فَشَهَادَةُ امْرَأَتَيْنِ كَشَهَادَةِ الرَّجُلِ الْوَاحِدِ وَ أَمَّا نُقْصَانُ حُطُوظِهِنَّ فَمَوَارِيثُهُنَّ عَلَى الْأَنْصَافِ مِنْ مَوَارِيثِ الرَّجَالِ»

۳-۱ تفاوت در ارث

امیرالمؤمنان نقص حظ و بهره زنان را به نقص میراث زنان در برابر مردان، تعلیل کرده و فرمودند: «إِنَّ النَّسَاءَ ... نَوَاقِصٌ الْحُطُوظِ ... نُقْصَانُ حُطُوظِهِنَّ فَمَوَارِيثُهُنَّ عَلَى الْأَنْصَافِ مِنْ مَوَارِيثِ الرَّجَالِ»^۱

همان‌طور که در بررسی نقص عقل و ایمان گذشت این روایت از لحاظ سندی از صحت کاملی برخوردار نیست و متن آن نیز با روایت امتحان الاوصیاء تفاوت‌هایی چون عدم اشاره به سبب نقص ایمان و عقل و بهره را داراست، لذا متن روایت نیز مخدوش است. اما درباره ارث زن می‌توان گفت: نقص ارث زن در برابر مرد دستور شریعت است پس نه از ارزش زن

^۱ - از آنجا سند این روایت قبلاً بررسی شده، دیگر به آن پرداخته نخواهد شد.

می‌کاهد، نه زن در این میان مقصر است،^۱ به علاوه این نقصان در نظام اسلامی با برخورداری زن از مهریه، نفقه، هبه و بخشش جبران شده است. همچنین اسلام خدمت عمومی را از زن برداشته و از پرداخت دیه قتل خطایی معاف کرده است. (صدوق، ۱۳۷۸ش، ج ۲، ص ۹۸)

۳-۲ تفاوت در شهادت

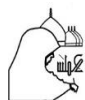
امام علی (علیه السلام) نقص عقل زنان را به علت معتبر بودن شهادت دو زن در برابر یک مرد می‌داند. «إِنَّ النِّسَاءَ ... نَوَاقِصُ الْعُقُولِ ... وَ أَمَّا نَقْصَانُ عُقُولِهِنَّ فَشَهَادَةُ أُمَّرَأَتَيْنِ كَشَهَادَةِ الرَّجُلِ الْوَاحِدِ».

در روایتی دیگر، با سند «علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن ابن ابی عمیر، عن جمیل بن دراج و محمد بن عمران، عن ابی عبدالله (علیه السلام)»، امام صادق (علیه السلام) گواهی زن در حدود، را به استناد سخن امام علی (علیه السلام)، فقط در قتل جایز می‌داند. (کلینی، همان، ج ۷، ص ۳۹۰) همچنین در روایت استهلال (رویت هلال ماه) به سند: «علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن ابن ابی عمیر، عن حماد بن عثمان، عن ابی عبدالله (علیه السلام) قال: قال امیرالمؤمنین (علیه السلام)»، امام شهادت زنان را مرجع عمل قرار نداده است. (کلینی، همان، ج ۴، ص ۷۷؛ نیز رک: روایت امام صادق (علیه السلام): حرعاملی، همان، ج ۲۷، ص ۳۵۵)

۳-۲-۱ بررسی سند

با حذف راویان تکراری در روایت اول مذکور در کتاب «الکافی»، ابن ابی عمیر، عظیم المنزله، جلیل القدر (نجاشی، همان، ص ۳۲۶) و ثقه (طوسی، ۱۴۱۵ق، ص ۳۶۵) است، جمیل نیز وجه الطائفه و ثقه است، (نجاشی، همان، ص ۱۲۶؛ حلی، همان، ص ۹۳) و به وثاقت محمد بن حمران نیز تصریح شده است. (ابن داود حلی، همان، ص ۱۷۱؛ خویی،

^۱ - ارث زنان بسته به شرایط مختلف فرق کرده؛ گاهی بیشتر، گاهی مساوی، و گاهی کمتر می‌شود. سوره نساء آیات ۱۱، ۱۲، ۱۷۶ و تفسیرهای موجود درباره این آیات.





همان، ج ۴۷، ص ۱۷) گرچه شیخ در آخر کتاب، وی را نسبت به ابوالفضل و ابن بطه ضعیف می‌داند، (طوسی، ۱۴۱۷ق، ص ۳۲۸)

در روایت ثانی، نجاشی، محمد بن احمد بن یحیی اشعری را در حدیث ثقه می‌داند (نجاشی، همان: ۳۴۸) و شیخ وی را جلیل القدر و کثیر الروایه دانسته، (طوسی، همان، ص ۲۲۱) و آقای خوبی می‌گوید بعضی اصحاب ما گفته‌اند وی از ضعفاء حدیث نقل می‌کرده و بر مراسیل اعتماد داشته، در حالی که فی نفسه طعنی بر وی نیست ولی اینکه ابن الولید به استثنای چند روایت، به او اعتماد کرده است دلیل بر توثیق وی نیست. (خوبی، همان، ج ۴۸، ص ۱۶ و ۵۱) درباره محمد بن عیسی بن عبدالله (الاشعری) گفته شده وی شیخ القمیین و وجه الاشاعره است، (نجاشی، همان، ص ۳۳۸؛ حلی، همان، ص ۲۵۷) عبدالله بن مغیره (البجلی) نیز با لفظ ثقه توثیق شده است. (نجاشی، همان، ص ۲۱۵؛ تفرشی، ۱۴۱۸ق، ص ۱۴۵) بنابراین اگر چه سند خطبه ۸۰ نهج البلاغه، ضعیف به نظر می‌رسد؛ اما اکثر راویان دو روایت دیگر موثق و قابل اعتماد هستند، و اشکالی از لحاظ ارسال و تعلیق و... ندارد.

۳-۲-۲ بررسی دلالت

در بیان علت اینکه چرا باید شهادت دو زن در برابر یک مرد باشد، احتمالاتی بیان شده است. برخی معتقدند شهادت از مسائلی است که اکثراً با احساسات سروکار دارد، زیرا انسان بر له یا علیه کسی شهادت می‌دهد. هر چند زن و مرد در خلقت وجودی شبیه یکدیگرند و از لحاظ غرائز شباهت‌های فراوانی با هم دارند اما از لحاظ عواطف، تفاوتشان از زمین تا آسمان است. مثلاً پدر و مادر هر دو به طور غریزی به فرزندشان علاقه دارند؛ اما اگر خبر حادثه‌ای سوء که برای فرزند اتفاق افتاده، به پدر و مادر برسد، عواطف زن زودتر به غلیان رسیده، به همین دلیل زودتر اشکش جاری می‌شود و می‌گرید.

باب شهادت نیز با احساسات سر و کار دارد و یک التماس، یا یک خواهش یا گریه، می‌تواند زن را منقلب کرده تا جایی که ممکن است حقیقت به نوعی حکم کند و

احساسات زن در آنجا به نوع دیگری حکم کند. این نه مربوط به ضعف عقل است و نه ربطی به ضعف ایمان و عدالت دارد، بلکه مربوط به حالت احساساتی بودن زن است. پس شاید یکی از عوامل عدم برابری شهادت زن و مرد باشد. اما با توجه به مضمون آیه ۲۸۲ سوره بقره و روایات، عامل اصلی در این باره مربوط به انحراف از راه نسیان است نه انحراف عمدی از روی عاطفه؛ ﴿...وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشَّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكَّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَىٰ وَلَا يَأْبَ الشَّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا...﴾

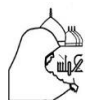
مسئله فراموشی و نسیان در حافظه با میزان احساسات و هیجانات فرد رابطه مستقیم دارد هر قدر شخص بیشتر تحت تاثیر احساسات روحی واقع گردد به همان نسبت حوادث و وقایعی را که به خاطر سپرده، زودتر فراموش کرده و در نقل آن دقت کمتری می کند، لذا حافظه مردان در علوم استدلالی از زن قوی تر است. (مطهری، ۱۳۵۷ش، ص ۱۷۵)

همچنین شهادت دادن به نظر اکثر فقها تکلیف و ادای آن واجب کفایی است. (طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۸، ص ۱۸۶) پس وجود محدودیت در پذیرش شهادت زن نوعی لطف و کاستن از تکلیف است که برای زن در نظر گرفته است.

برخی نیز علت را محدودیت و محذوریت حضور زن در همه جا دانسته اند نه اینکه قدرت تعقل ندارد و در تشخیص اشتباه می کند، بلکه به علت مشغول بودن به امور خانه ممکن است صحنه ای که دیده فراموش کند، پس باید دو نفر باشند که دیگری او را متذکر شود. (جوادی آملی، همان، ص ۳۷۳-۳۷۴)

در روایات، شهادت زن در آنچه مردان جایز نیستند نظر کنند، (طوسی، ۱۳۶۵ش، ج ۶، ص ۲۸۱) شهادت در طلاق، (طوسی، ۱۳۹۰ق، ج ۳، ص ۲۵) شهادت در وصیت به یک چهارم ارث، (طوسی، همان، ج ۶، ص ۲۶۷) شهادت یک قابله به تنهایی، (کلینی همان، ج ۷، ص ۳۹۱) جایز است.

۴. خلق و خوی زنان





امام علی (علیه السلام) در حکمت ۲۳۴ نهج البلاغه به نکاتی از تفاوت‌های اخلاقی در زن و مرد اشاره کرده می‌فرماید: «خِيَارُ خِصَالِ النِّسَاءِ شِرَارُ خِصَالِ الرَّجَالِ الزَّهْوُ وَالْجُبْنُ وَالْبُخْلُ فَإِذَا كَانَتِ الْمَرْأَةُ مَزْهُوَّةً لَمْ تُمَكِّنْ مِنْ نَفْسِهَا وَإِذَا كَانَتْ بَخِيلَةً حَفِظَتْ مَالَهَا وَ مَالَ بَعْلِهَا وَإِذَا كَانَتْ جَبَانَةً فَرِقَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ يَعْزِضُ لَهَا»؛ خصلت‌های نیک زنان، خصلت‌های بد مردان است (این خصلت‌ها عبارتند از: تکبر و ترس و بخل، (زیرا) هنگامی که زن متکبر باشد بیگانه را به خود راه نمی‌دهد، و اگر بخیل باشد مال خود و همسرش را حفظ می‌کند، و اگر ترسو باشد از هر چیزی که ممکن است به آبرو و عفت او صدمه بزند می‌ترسد (و از آن فاصله می‌گیرد). باید دید تکبر، ترس و بخل که از صفات نکوهیده هستند، چگونه می‌توانند نیکوترین خوی زنان به شمار آیند.

۴-۱ بررسی متن

«زهو» در لغت به معنای تکبر، عظمت، کذب، ظلم و ... آمده است. (ابن منظور همان، ج ۱۴، ص ۳۶۰) اما بیشتر شارحان «زهو» را به معنای تکبر و «مزهو» را به معنای متکبر آورده‌اند. (ابن ابی الحدید، ۱۳۳۷ش، ج ۱۹، ص ۶۵؛ محمد، عبده، بی تا، ج ۳، ص ۲۰۵) در شرح این حکمت بیان شده: «این عبارت ممکن است در مذمت زنان باشد که خوب‌ترین خصلت آن‌ها، بدترین خصلت مردان است پس خصلت‌های بد زنان را باید اینگونه قیاس کرد، و ممکن است مقصود این باشد که بخل که در مردان خصلتی ناپسند است، خصلتی پسندیده برای زنان است، همان‌طور که در برخی روایات وارده نیز بخل خصلتی پسندیده برای زن شمرده شده، و در برخی روایات به جای واژه «شرار» لفظ مفرد آن یعنی «شر» آمده است بنابراین نمی‌توان گفت همه خصلت‌های بد مرد برای زن خوب و پسندیده است.» (خوانساری، ۱۳۶۶ش، ج ۳، ص ۴۳۰)

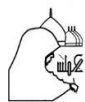
تکبر، ترس و بخل از صفات نکوهیده هستند، اما می‌توانند نیکوترین خوی زنان به شمار آیند. روشن است اگر زن در برابر مردان بیگانه تواضع و فروتنی کند ممکن است در او طمع ورزند، همچنین اگر به اصطلاح نترس باشد و به جاهای خطرناک و مشکوک برود

ممکن است در معرض خطرات ناموسی قرار گیرد. این جاست که ترس برای او فضیلت خواهد شد و پاسدار و نگاهبان عفت اوست. همچنین اگر زن نسبت به هزینه کردن اموال شوهر بخیل باشد می‌تواند حافظ و نگاهبان ثروت او گردد. در واقع این صفات به ظاهر مذموم جبران ضعف‌هایی را می‌کند که در برخی از زنان هست؛ جاذبه جنسی در برابر نامحرمان نقطه ضعفی است که تکبر جبران کننده آن است. ضعف جسمانی در برابر مهاجمان بیگلنه با ترس جبران می‌شود. موقعیت آسیب پذیر او در املت داری خلنه چیزی است که بخل آن را جبران می‌کند.

در معارف دینی نیز مواردی ذکر شده است که تکبر خوب می‌باشد؛ از جمله: در میدان جنگ، در مقابل دشمن؛ امام علی (علیه السلام) بعد از آنکه «عمرو بن عبدود» را در جنگ خندق کشت، وقتی که از میدان به طرف مسلمین می‌آمد، قدمها را آهسته برمی‌داشت و خودش را خیلی رشید گرفته بود و متکبرانه می‌آمد، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «این نوع راه رفتن راه رفتنی است که خداوند جز در این موقع آن را مبعوض می‌دارد.» (مطهری، ۱۳۸۵ش، ج ۲۲، ص ۶۲۳)

در مقابل شخص متکبر، و برای زنان در مقابل مرد نامحرم، لازم است رفتار متکبرانه‌ای داشت. همان‌طور که حضرت زینب کبری (علیها السلام) هنگام ورود به مجلس ابن زیاد، چنان با ابهت و عظمت وارد شد که آن حاکم ستمگر بی‌اختیار گفت: «مَنْ هَذِهِ الْمُتَكَبِّرَةُ؟» (پاک‌نیا، ۱۳۹۱ش، ص ۷۲) رفتار بزرگ‌منشانه و با هیبت حضرت زینب (علیها السلام) به دو جهت صورت گرفت: هم تکبر در برابر متکبر و هم در مقابل نامحرم.

جب (ترس) نیز از صفات نکوهیده بشمار می‌رود؛ اما در شرایط خاص برای زن از جمله نیکوترین صفات است، و آن زمانی است که عفت یک زن به خطر می‌افتد. هرچند شجاعت برای زن خوب است اما خدشه دار شدن عفت به بهانه شجاع بودن، امری نامعقول است.





نتیجه

در واقع این صفاتی را که حضرت برای زنان به عنوان نیکوترین صفات برشمرده، نمی‌توان از زمره خُلقیات دانست، زیرا آنچه جزء اصول اخلاقی است، معین است پس باید میان اخلاق و رفتار تمایز قائل شده و بگوییم مقصود حضرت رفتار انسان با توجه به شرایط و موقعیت‌های خاص می‌باشد؛ یعنی کبر، بخل و ترس، از جمله صفات نکوهیده به حساب می‌آیند اما رفتار متکبرانه، رفتاری از سر ترس و رفتار همراه با بخل را می‌توان در برخی شرایط نیکو دانست، بنابراین مراد رفتار متکبرانه در مقابل نامحرم است نه در مقابل زنان و محارم، رفتار جبابانه است در مقابل مسائل ناظر به عفت، رفتار ممسکانه است نسبت به مال شوهر نه مال خود. (مطهری، همان، ج ۲۲، ص ۶۲۶-۶۲۸)

ازلحاظ سند، برخی از تعابیر در باب نکوهش زنان غیرقابل اعتماد می‌باشد. از نظر دلالت نیز ظاهر برخی از تعابیر علاوه بر اینکه با جایگاه حاکمیت و مقام ولایت، حضرت علی (علیه السلام) تغایر دارد، بر خلاف شیوه‌ی برخورد حضرت با زنانی همچون مادر، همسر، دختران ایشان و زنان آگاه و با بصیرت آن عصر می‌باشد. برخی از تعابیر نیز با صریح قرآن که با لحن کریمانه و خطابی یکسان، زنان را در کنار مردان قرار می‌دهد، مخالفت دارد؛ لذا باید این روایات را انکار کرد که با وجود شهرت روایات راه مناسبی نیست یا باید از آنها معنایی را فهمید که موافق قرآن، اسلام و شأن امامت باشد.

لازمه‌ی رسیدن به چنین فهمی، گذشتن از متن‌گرایی صرف و سطحی‌نگری با استفاده از اصول و قواعد فهم حدیث است. به نظر می‌رسد در این مسیر تأمل در واژه‌ها و عبارات، بررسی تک‌تک معانی که در ذیل هر واژه وارد شده، توجه به تطور دلالتی واژه‌ها، توجه به قرائن و همچنین توجه به زمان و سبب صدور در فهم مقصود اصلی حضرت امیر (علیه السلام) بسیار رهگشا می‌باشد.

با استفاده از روش‌های فهم حدیث و دانش فقه‌الحديث می‌توان از این دسته از روایات ابهام زدایی کرده و گفت تعابیر حضرت به هیچ وجه ناظر به نکوهش سرشت و طبیعت

زنان نیست؛ بلکه در برخی موارد در مقام تنبیه و تذکر به زنان است تا در جبران نواقص خلقی و خلقی خود برآیند، و گاهی نیز در صدد سرزنش اعمال ناپسند برخی از زنان به صورت خاص می‌باشد، همانطور که اعمال ناپسند مردان نیز مورد سرزنش واقع می‌شود.

منابع

قرآن کریم

نهج البلاغه

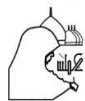
۱. ابن ابی الحدید، عز الدین، (۱۳۳۷)، شرح نهج البلاغه، کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی، چاپ اول، قم
۲. ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد، (۱۳۶۴)، النهایه فی غریب الحدیث و الاثر، مؤسسه اسماعیلیان، قم
۳. ابن جمهور، محمد بن علی، (۱۴۰۵)، عوالی اللئالی العزیزیه فی الاحادیث الدینیة، انتشارات سید الشهداء، بی جا
۴. ابن خلدون، محمد بن عبد الرحمن، (بی تا)، تاریخ، چاپ چهارم، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، قم
۵. ابن داود حلّی، حسن بن علی، (۱۳۹۳)، رجال، تحقیق: سید محمد صادق آل بحر العلوم، منشورات مطبعه الحیدریه، نجف
۶. ابن درید، ابو بکر محمد بن الحسن، (۱۹۸۷)، جمهره اللغه، تحقیق: رمزی منیر بعلکی، دارالعلم للملایین، بیروت
۷. ابن سیده، ابوالحسن علی بن اسماعیل، (۱۴۲۱)، المحکم و المحيط الاعظم، تحقیق: عبد الحمید هنداووی، دارالکتب العلمیه، بیروت





۸. ابن غضائری، احمد بن حسین، (۱۴۲۲)، رجال، تحقیق: سید محمد رضا جلالی، چاپ اول، دار الحديث، قم
۹. ابن فارس، احمد بن زکریاء، (۱۴۰۶)، مجمل اللغه، تحقیق: زهیر عبد المحسن سلطان، مؤسسه الرساله، بیروت
۱۰. (۱۳۹۹)، معجم مقایس اللغه، تحقیق عبد السلام محمد هارون، دار الفكر، بی جا
۱۱. ابن منظور، محمد بن مکرم، (۱۴۱۴)، لسان العرب، دارالسلام، بیروت
۱۲. احمد مختار، عبد الحمید عمر، (۱۴۲۹)، معجم اللغه العربیه المعاصره، عالم الکتب، بی جا
۱۳. بخاری، محمد بن اسماعیل، (۱۴۱۰)، الجامع الصحیح، چاپ چهارم، دار ابن کثیر، بیروت
۱۴. برقی، احمد بن محمد بن خالد، (۱۳۷۱)، المحاسن، دارالکتب الاسلامیه، قم
۱۵. بلاذری، احمد بن یحیی، (۱۴۱۷)، انساب الاشراف، چاپ اول، دار الفكر، بیروت
۱۶. بیهقی، احمد بن حسین، (۱۳۴۴)، السنن الکبری، چاپ اول، مجلس دائره المعارف النظامیه الکائنه، هند
۱۷. پاک‌نیا، عبد الکریم، (۱۳۹۱)، نگاهی به خطبه‌های حضرت زینب سلام الله علیها، نشر فرهنگ اهل بیت، تهران
۱۸. تفرشی، میر مصطفی، (۱۴۱۸)، نقد الرجال، تحقیق: مؤسسه آل البيت، مؤسسه آل البيت لاحیاء تراث، قم
۱۹. تمیمی آمدی، عبد الواحد، (۱۳۶۶)، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، چاپ اول، دفتر تبلیغات اسلامی، قم
۲۰. تمیمی مغربی، (۱۳۸۵)، دعائم الاسلام و ذکر حلال و حرام و القضايا و الاحکام، دائره المعارف، مصر

۲۱. ثعالبی، ابو منصور عبد الملک بن محمد بن اسماعیل، (۱۴۲۲)، فقه اللغه و سر العربیه، تحقیق: عبدالرزاق المهدی، احیاء التراث العربیه، بی جا
۲۲. جعفری، محمد تقی، (۱۳۷۸)، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، چاپ هفتم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران
۲۳. جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۸۰)، زن در آیینه جلال و جمال، چاپ دوم، انتشارات دار الهدی، قم
۲۴. جوهری، ابو نصر اسماعیل بن حماد، (۱۴۰۷)، الصحاح تاج اللغه و صحاح العربیه، تحقیق: احمد عبدالغفور عطار، دارالعلم للملایین، بیروت
۲۵. حاج الحسن، حسین، (۱۴۰۵)، نقد الحدیث فی علم الروایه و علم الدرايه، چاپ اول، مؤسسه الوفا، بیروت
۲۶. حرعاملی، محمد بن حسن، (۱۴۹۵)، تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، قم
۲۷. حسینی خطیب، عبد الزهراء، (۱۳۶۷)، مصادر نهج البلاغه و اسانده، چاپ چهارم، دارالزهراء، بیروت
۲۸. خوانساری، جمال الدین، (۱۳۶۶)، شرح غرر الحکم و درر الکلم، چاپ چهارم، انتشارات دانشگاه تهران، تهران
۲۹. خویی، ابوالقاسم، (۱۴۱۳)، معجم رجال الحدیث، چاپ پنجم، بی جا
۳۰. دیلمی، حسن، (۱۴۱۲)، ارشاد القلوب الی الصواب، چاپ اول، نشر شریف رضی، بی جا
۳۱. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۴۱۲)، المفردات فی غریب القرآن، دارالعلم الدارالشامیه، بیروت:
۳۲. سلیمانی، داود، (۱۳۸۵)، فقه الحدیث و نقد الحدیث، چاپ اول، فرهنگ و دانش، تهران





۳۳. صاحب بن عباد، اسماعيل، (۱۴۱۴)، المحيط في اللغة، تحقيق و تصحيح:
محمد حسين آل ياسين، عالم الكتاب، بيروت
۳۴. صالح الجواد، نجوى، (۱۳۸۴)، زن در نهج البلاغه، مترجم: ورود اسلامي، چاپ اول، زمزمه اسلامي، تهران
۳۵. صدوق، محمد بن علي بن بابويه، (۱۴۰۳)، الخصال، چاپ دوم، انتشارات جامعه مدرسین قم، قم
۳۶. _____، (۱۳۷۸)، عيون اخبار الرضا، انتشارات جهان، قم
۳۷. _____، (۱۴۱۳)، من لايحضره الفقيه، چاپ سوم، مؤسسه انتشارات اسلامي، بی جا
۳۸. _____، (۱۳۶۱)، معانی الاخبار؛ جامعه مدرسین، قم
۳۹. طبری، محمد بن جریر، المسترشد، (بی تا)، چاپ اول، مؤسسه الثقافه الاسلاميه، قم
۴۰. _____، (بی تا)، تاريخ الامم و الملوك، مؤسسه الاعلمي، بيروت
۴۱. طريحي، فخرالدين بن محمد، (۱۳۷۵)، مجمع البحرين، مرتضوى، تهران
۴۲. طوسى، محمد بن حسن، الابواب (رجال طوسى)، (۱۴۱۵)، تحقيق: جواد قيومى اصفهانى، چاپ اول، مؤسسه النشر الاسلامى التابعه لجماعه المدرسين، قم
۴۳. _____، (۱۳۹۰)، الاستبصار فيما اختلف الاخبار، چاپ سوم، دارالكتب الاسلاميه، تهران
۴۴. _____، (۱۴۱۷)، الفهرست، تحقيق: جواد قيومى اصفهانى، چاپ اول، مؤسسه نشر الفقاهه، بی جا

۴۵. _____، (۱۳۸۷)، المبسوط فی فقه الامامیه، چاپ سوم، مکتبه

المرتضویه، تهران

۴۶. _____، (۱۳۶۵)، تهذیب الاحکام فی شرح المقنعه، چاپ

چهارم، دار الکتب الاسلامیه، بی جا

۴۷. عاملی، حسن بن زین الدین، (۱۴۱۱)، التحریر الطاووسی، تحقیق: فاضل

جواهری، چاپ اول، مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی، قم

۴۸. عبده، محمد، (بی تا)، شرح نهج البلاغه، مکتبه الاندلس، بیروت

۴۹. علامه حلی، حسن بن یوسف، (۱۴۱۷)، خلاصه الاقوال فی علم رجال، تحقیق:

جواد قیومی، چاپ اول، مؤسسه نشر الفقاهه، بی جا

۵۰. علائی رحمانی، فاطمه، (۱۳۶۹)، زن از دیدگاه نهج البلاغه، چاپ اول، نشر

فرهنگ اسلامی، تهران

۵۱. فراهیدی، خلیل بن احمد، (۱۴۰۹)، العین، چاپ دوم، دار الهجرة، قم

۵۲. فیروزآبادی، مجدالدین محمد بن یعقوب، (۱۴۲۸)، قاموس المحیط، دار

المعرفت، بیروت

۵۳. قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱ق.

۵۴. کراجکی، ابوالفتوح، کنز الفوائد، چاپ اول، قم: انتشارات دار الذخائر، ۱۴۱۰ق.

۵۵. کریمی جهرمی، علی، به سوی مدینه فاضله، چاپ اول، قم: مرکز نشر راسخون،

۱۳۷۶ش.

۵۶. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، چاپ چهارم، تهران، دار الکتب الاسلامیه،

۱۳۶۵ش.

۵۷. متقی هندی، علاء الدین علی، کنز العمال فی سنن الاقوال، بیروت: مکتبه التراث

الاسلامیه، بی تا.





۵۸. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار الجامعه لدرر أخبار الائمه الطاهره، چاپ دوم، بیروت: مؤسسه الوفا، ۱۴۰۴ق.
۵۹. _____، مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول، چاپ اول، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد، ۱۳۶۵ش.
۶۰. مسعودی، عبد الهادی، روش فهم حدیث، چاپ اول، تهران: سمت، ۱۳۸۴ش.
۶۱. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰ق.
۶۲. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، تهران: صدرا، ۱۳۸۵ش.
۶۳. مطهری، مرتضی، نظام حقوق زن در ایران، چاپ اول، قم: صدرا، ۱۳۵۷ش.
۶۴. مغنیه، محمدجواد، فی ظلال نهج البلاغه، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۳۵۸ق.
۶۵. مفید، محمد بن محمد، الجمل، النصره لسید العتره فی حرب البصره، چاپ اول، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
۶۶. مکارم شیرازی، ناصر، پیام امیر المؤمنین، چاپ اول، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۸۶ش.
۶۷. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴ش.
۶۸. منقری، نصر بن مزاحم، وقعه صفین، چاپ دوم، قم: کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی، ۱۴۰۳ق.
۶۹. مهریزی، مهدی، شخصیت و حقوق زن در اسلام، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲ش.

۷۰. نجاشی، احمد بن علی، فهرست اسماء مصنفی الشیعه (رجال نجاشی)، قم:

مؤسسه نشر الاسلامی التابعی لجماعه المدرسین، ۱۴۱۶ق.

۷۱. نوری همدانی، حسین، جایگاه بانوان اسلام، قم: نشر مهدی موعود (عجل الله

تعالی فرجه)، ۱۳۹۲ش.

۷۲. واقدی، محمد بن کاتب، الطبقات الکبری، بیروت: دارصادر، بی تا.

